

«میرزا شوکولا»

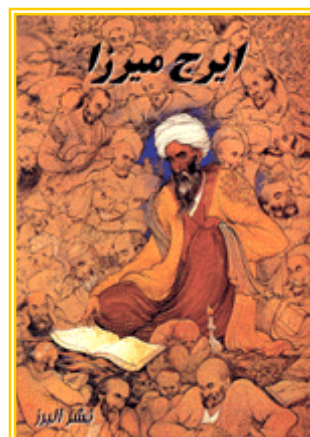
تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا

محمد جعفر محبوب

چاپ اول در خارج از کشور بهار 1381

نشر البرز / فرانکفورت آلمان

کتاب ایرج میرزا نخستین بار در سال 1342 خورشیدی به چاپ رسید و تا سال 1356 چهار بار تجدید چاپ شد. دکتر محمد جعفر محبوب این تحقیق را با بررسی احوال و آثار و نیاکان ایرج میرزا آغاز کرده و سپس به شرح زندگانی و شرایط سیاسی و اجتماعی دوران وی می پردازد. در این کتاب مجموعه ای از قصیده ها، غزل ها، مثنوی ها، قطعه ها، رباعی ها، مربع های ترکیب و غالب های نو و اشعار ناتمام ایرج میرزا گردآوری شده است.



شاعر بی ادب

کلاس چهارم یا پنجم دبستان بودم که روزی ژاله یکی از همکلاسی هایم کتاب جیبی کوچکی را با جلد رنگی که کهنه به نظر می رسید به من داد و گفت: «ببین چقدر چیزهای «بی تربیتی» توی این کتاب نوشته!» من کتاب را به خانه بردم و غروب از آنجا که پیشاپیش می دانستم موقع خواندن ممکن است با مشکل روبرو شوم، پنهانی و در گوشه ای از خانه مشغول کتاب شدم

و به راستی که به نظر شاگرد دبستانی که طبیعتاً از هزل و هجو و نیز از سیاست هیچ اطلاعی ندارد، چقدر این اشعار «بی تربیتی» بود. من که در کنج اتاق در کتاب فرو رفته بودم، ناگهان سایه مادرم را روی خود احساس کردم. دستپاچه شدم و خواستم کتاب را پنهان کنم ولی دیر شده بود. مادرم کتاب را برداشت و با نخستین نگاه به روی جلد همه چیز را فهمید. از من خواست بگویم که آن را از کجا آورده ام؟ گفتم. هر چه التماس کردم کتاب را بدهد که فردا به صاحبش پس بدهم گفت که لازم نیست و خودش این کار را خواهد کرد. مادرم آموزگار و همکار مادر ژاله بود. او کتاب را به پدرم نشان داد و من مطمئن هستم که هر دو خواندند و خندیدند، در حالی که من با چشمان گریان به خواب رفتم. ولی هنوز هم چند بیت از همان کتاب در آن روز در خاطر من مانده است. یکی همان هجویه ای است که درباره وحید دستگردی سروده شده و دیگری هجو سیاسی که در مورد رضاشاه بود و من از بازگو کردن هر دو در اینجا به دلیل «بی تربیتی» بودن معذورم! باور نمی کردم که شاعر شعر والای «گویند مرا چو زاد مادر» که در کتاب درسی ما بود و باید آن را از بر می کردیم و تا به امروز نیز در حافظه ام نقش بسته است، می تواند تا این اندازه «بی ادب» باشد. معنای هزل و هجو و نیز طنز و کاربرد بی همتای آنها را در مسائل سیاسی و اجتماعی سالها بعد دریافتم.

فخر الشعرا

جد بزرگ ایرج میرزا فتحعلی شاه قاجار بود که طبع شعر داشت و از او دیوانی بزرگتر از دیوان حافظ به جای مانده است. فتحعلی شاه خود را «خاقان» می نامید. پدر بزرگ ایرج میرزا نیز شاعر بود و «انصاف» تخلص می کرد. غلامحسین میرزای قاجار پدر ایرج میرزا نیز شاعر بود و خود را «بهجت» می خواند. ایرج میرزا در سال 1248 خورشیدی در تبریز به دنیا آمد و نوزده ساله بود که پدر خود را از دست داد. پدر ایرج میرزا «صدر الشعرا» لقب داشت و ایرج میرزا از لقب خود «فخر الشعرا» که به همت امیر نظام گروسی به او داده شده بود چندان دلخوش نبود و اهمیتی به آن نمی داد:

نز با لقبی بوی و بهایم بفرودی نز بی لقبی کاست ز من بوی و بهایی

ایرج میرزا زیر نظر معلم خصوصی فارسی آموخت و بعد به مدرسه دارالفنون تبریز رفت. چهارده ساله بود که امیر نظام حسنعلی خان گروسی استعداد او را دریافت و او را با پسرش به یادگیری زبان فرانسه گذاشت. ایرج در همان سنین به خوبی شعر می سرود و امیرنظام به او انعام می داد.

محبوب می نویسد: «امیر نظام در ایرج به چشم فرزندی می نگریست و او را در محفل های ادبی و مجلس های دوستانه خویش بار می داد و ایرج که ظاهراً در دوران کودکی طفلی ضعیف و نحیف و کم سخن و خوددار و متین بود، مانند مجسمه ای بی روح در این مجلس ها می نشست و گوش می گشاد و زبان می بست. امیر نظام از بسیاری محبتی که بدو داشت، از راه مزاح وی را میرزا شوکلا (میرزا شوکلات) نامیده بود و در منشآت خود مکرر از ایرج بدین نام یاد کرده است». می گویند چون ایرج میرزا بسیار سیه چرده بود، امیر نظام او را مسیو شوکلا می خواند.

ایرج که روحی حساس داشت از این که مجبور شده بود از بیست سالگی اشعار فرمایشی بسراید به شدت رنج می برد. از همین رو «در نخستین فرصت از کار شاعری رسمی گریخته به منشی گری پرداخت». آشنایی ایرج به زبان های فرانسه، عربی و ترکی و روسی سبب شد که بعدها مصدر خدمات فرهنگی و کشوری شود.

شاعر اجتماعی

محمد جعفر محبوب نخستین دوره زندگی معنوی ایرج میرزا را با کلمات خود شاعر دوران «خلوتی خاص شدن» و «همسر لوطی و رقااص» بودن می نامد. دوره دوم زندگی ایرج میرزا همان دوره ای است که شاعر شهرت سیاسی و اجتماعی خویش را مدیون آن است و آن زمانی است که دیگر از قید رابطه با امیرنظام گروسی رها شده است. او به اروپا سفر کرد و با زندگی در دیار فرنگ آشنا شد. محبوب می نویسد: «آشنایی با زبان فرانسوی و دیدن زندگی مردم اروپا، ایرج را مردی آزادفکر و متجدد و ترقی خواه بار آورده بود. علاوه بر این شجاعت اخلاقی وی موجب شد که تقیه را در ایراز افکار و عقاید خود به یک سوی نهد و آنچه را نامناسب می بیند به مردم یادآوری کند و عیب ها و نقص هایی را که مایه تیره بختی مردم ایران می داند، با صراحت تمام به ایشان تذکار دهد».

در این دوران ایرج سنت های خرافی و آداب زاید را به باد انتقاد می گیرد و تا جایی پیش می رود که «حتا گروهی برای تلف کردن و کشتن او آماده شدند». محمد جعفر محبوب مضمون اشعار ایرج میرزا را در این دوران چنین خلاصه می کند: انتقاد از اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور، خرده گیری از حجاب، تشویق جوانان به دانش اندوختن و علم آموختن، توجه فراوان به تعلیم کودکان، اظهار علاقه به مادر و حق شناسی از او، تشویق مردم به وطن پرستی و تقدیر از وطن پرستان، انتقاد از زاهدان ریایی و فقیهان دروغین و بدکار.

به نظر ایرج میرزا بخشی از علل عقب ماندگی ایران «نتیجه تلقین های شیخ ریاکار و روضه خوانان خر و واعظان از روضه خوان بدتر و جن گیر و رمال می داند». وی با اینکه از نقش تعیین کننده سیاست در تحولات اجتماعی آگاه است، لیکن فضای سیاسی آلوده و فاسد سبب می شود که ایرج میرزا در عارف نامه به عارف قزوینی و اصولاً به خوانندگان خود توصیه کند که از سیاست بازی دوری کنند:

تو این کرم سیاست چیست داری	چرا پا بر دم افعی گذاری
سیاست پیشه مردم حيله سازند	نه مانند من و تو پاک بازند
تماما حقه باز و شارلاتانند	به هر جا هر چه پاش افتد آنند
به هر تغییر شکلی مستعدند	گهی مشروطه گاهی مستبدند
سیاست پیشگان در هر لباسند	بخوبی همدگر را می شناسند
همه دانند زین فن سودشان چیست	به باطن مقصد و مقصودشان چیست
بزرگانند دزد اختیاری	ولی این دسته دزد اضطراری
به غیر از نوکری راهی ندارند	والا در بساط آهی ندارند
من و تو زود در گیرش بمانیم	که هم بی دست و هم بی دوستانیم

در نامه ای در مورد همین فرصت طلبان می نویسد: «بنده که از سال های دراز هر وقت بیکار بوده اند، محرم تر از همه در خدمتشان بوده ام و هر وقت باکار بوده اند، محروم تر از همه. از زمان وزارت سابق تا ریاست لاجقشان مکرر عرض و استرحام کرده ام که این یکصد تومان شهریه با این گرانی ارزاق و پریشانی اوضاع، کفاف معیشتم را نمی کند. همه را شنیده اند ولی تا بیکار بوده اند که عطایشان موقع نداشته و تا باکار بوده اند که لقاشان مقدور نبوده است. ناچار می بایست به بخش خدایی و رزق هوایی قناعت بکنم. بسوزم و بسازم».

ایرج میرزا در اواخر اسفند ماه سال 1304 خورشیدی گویا در اثر سکته قلبی در تهران درگذشت و پیکرش در شمشیران کنار آرامگاه ظهیرالدوله به خاک سپرده شد.

اكتوبر 2002